

وضعیت کنونی حوزه مطالعات انقلاب *

هادی سمنی **

در این نوشتار سعی خواهد شد یک جمع‌بندی کلی از حوزه مطالعات انقلاب و جایگاه بررسی‌های انقلاب اسلامی ایران ارائه شود. از آنجا که در مورد انقلاب اسلامی هنوز مقالات و کتابهای زیادی به رشته تحریر درمی‌آید و با انبوهی از مطالعات روبرو هستیم، فقط موضوعاتی که برجسته‌ترند و از اهمیت بیشتری برخوردارند مطرح می‌شود و به جزئیات پرداخته نخواهد شد.

ابتدا به طور مختصر به گذشته مطالعات می‌پردازیم. در سال ۱۳۵۷ که انقلاب اسلامی به پیروزی رسید، دوره تسلط ساختارگراها بر حوزه مطالعات انقلاب بود. اسکاچپول با نوشتن کتاب معروف خود، سر و صدا و بحث زیادی در حوزه مطالعات

※ متن منقح و بازنویسی شده سخنرانی جناب آقای محمد هادی سمنی در پژوهشکده امام خمینی (س) و انقلاب اسلامی.

※ (استادیار گروه علوم سیاسی دانشگاه تهران).

انقلابها و جنبشهای اجتماعی به راه انداخت و کتاب او شاید یکی از پرفروش‌ترین کتابهای آکادمیک تاریخ معاصر، حداقل در جامعه‌شناسی و علوم سیاسی شده بود.^۱ با پیروزی انقلاب اسلامی و انقلاب نیکاراگوئه تا حدودی سؤالات جدی در مقابل نظریه اسکاچپول مطرح شد و ساختارگرایی مورد چالش قرار گرفت و سؤالات اصلی تغییر شکل دادند.

از طرف دیگر، همان طوری که هانتینگتن (Huntington) درباره توسعه سیاسی گفته است، علوم اجتماعی در طول عمر خود به جایی می‌رسد که بحث اصلی‌اش به جای موضوع علم، خود آن علم می‌شود.^۲ برای مثال توسعه سیاسی در دهه هشتاد چنین وضعی پیدا کرد. مثلاً در مبحث توسعه به جای گفتگو در مورد مشارکت و حزب و...، بحث به این سو می‌رود که اصلاً توسعه سیاسی یعنی چه؟ آیا مفهومی درست است یا نه؟ آیا ارزیابی مجدد می‌خواهد یا خیر؟ عده‌ای و از جمله هانتینگتن معتقدند که اصولاً یک نسل طول می‌کشد تا چنین اتفاقی بیفتد و خود علم مربوطه مورد ارزیابی قرار گیرد. وقتی می‌گوییم یک نسل، لزوماً سی سال نیست شاید کمتر یا بیشتر باشد. به نظر اینجانب هم اکنون چنین سؤالاتی در حوزه مطالعات انقلاب بخصوص در مورد انقلاب اسلامی مطرح شده است و مفاهیم و نظریات مربوط به این حوزه، بسیار زودتر از آنچه انتظار می‌رفت، مورد چالش قرار گرفته است. البته علت این که چرا اینقدر زود بحثها به این سمت کشیده شده است، هنوز بر راقم این سطور کاملاً روشن نیست.

مطالعاتی که تاکنون انجام شده است، از دو بُعد بر مطالعات انقلاب اسلامی تأثیر گذاشته است: بُعد عملی و بُعد نظری. در اینجا درصدد پرداختن به بعد عملی که شامل سیاست عملی و ملت‌داری و ژئوپلیتیک می‌باشد، نیستیم و سعی می‌کنیم به بعد نظری بپردازیم. اما مهمترین درس عملی که از انقلاب ایران گرفته می‌شود، اهمیت و نقش سرکوب جهت‌جلوگیری از وقوع انقلابهاست. نکته دوم پی بردن به نقش تشکیلات و سازماندهی و اهمیت رهبران، نخبگان و روشنفکران که حاملان انقلابها و جنبشهای

اجتماعی هستند، و هدف قرار دادن این گروه‌ها به منظور جلوگیری از تحولات سریع و ناگهانی، می‌باشد.

در حوزه نظری، مهمترین رخداد، باز تفسیر و سؤال مجدد از نقش فرهنگ و ایدئولوژی است. در این حوزه سه گرایش عمده راجع به فرهنگ و ایدئولوژی شکل گرفته است. این سه گرایش عمدتاً از تبعات حملاتی بود که به نظر اسکاچپول پس از وقوع انقلاب اسلامی صورت گرفته است. این سه گرایش عبارتند از:

۱- تفسیر ساختارگرایانه از فرهنگ (اسکاچپول): این تفسیر الهام گرفته از انسان‌شناسی و مردم‌شناسی ساختارگرایانه دهه‌های ۵۰ و ۶۰ می‌باشد. نظر اسکاچپول آن است که باورها، ارزش‌ها و نمادها و نگاه‌ها، درون ساختارهای اجتماعی تعبیه شده است و تلاقی شرایط ساختاری دیگر با این ساختار فرهنگی است که نهایتاً می‌تواند به انقلاب ختم شود. اسکاچپول به این ترتیب از فرهنگ، تفسیری ساختارگرایانه ارائه می‌دهد. اسکاچپول با تغییر دیدگاه‌های اولیه خود در مورد نقش ایدئولوژی، به گرایش‌های اراده‌گرایانه نزدیکتر شده و با تحریر مقاله خود در مورد انقلاب ایران تا حدودی مسیر را برای عبور دیگران در این وادی فراهم می‌کند.^۳ در آن مقاله اسکاچپول به نقش ایدئولوژی به عنوان برنامه‌ای آگاهانه در خدمت انقلابیون که به وسیله آن انقلاب کم و بیش ساخته می‌شود اشاره می‌کند. البته در عین حال هنوز باور قبلی خود را مبنی بر نقش اصلی ایدئولوژی در جامعه و نظم به وجود آمده پس از انقلاب رها نکرده است. فرهی نیز نظرات اسکاچپول را همراه با کمی تغییر پذیرفته است. فرهی نیز به نقش محوری دولت در انقلاب اذعان دارد ولی به هر حال برای ایدئولوژی نقش بیشتری قائل است و سعی می‌کند کمی غیر مکانیکی‌تر و غیر ساختاری‌تر به شیعه پردازد. این یکی از راه‌هایی بود که نظریه‌پردازان برای رهایی از بن‌بست‌های تئوریک انتخاب کردند.

۲- تفسیر خُرد یا فرهنگ‌گرایانه: این یک رهیافت فرهنگ‌گرایانه (Culturalist) از ایدئولوژی یا باور است و رگه‌های روان‌شناسانه در آن غلظت زیادی دارد. مقاله بنوعریزی در کتاب هاتینگتون سمبل این تفسیر است.^۴ از دیگر آثاری که در این حوزه قرار می‌گیرند، مجموعه تحقیقات امیر ارجمند درخصوص انقلاب می‌باشد. البته باید اذعان داشت کارهای ایشان بیشتر جنبه فرهنگ‌گرا و کمتر روان‌شناسانه دارد. نگاه خرد یا فرهنگ‌گرایانه به این معناست که ادراکات و باورها نقش کلیدی در استفاده از شرایط دارند و اگر این تغییرات ادراکی و شناختی شکل نگیرد، به هیچ وجه امکان استفاده از فرصت‌هایی که شرایط ساختاری فراهم می‌کند وجود ندارد. در این نوع دوم تفسیر، تلاش این است که نگاهی روان‌شناسانه به حرکت‌های اجتماعی داشته باشیم. یعنی حتی اگر بخواهیم متغیرهای اصلی، نظیر دولت و سرکوب را جدی بگیریم، از نقش ادراکات (Cognition) در این میان نباید غافل شد. یعنی چون همه چیز از فیلتر ادراکات می‌گذرد، اگر تغییری جدی در ساختار ادراکات صورت نگیرد، نمی‌توان تضمین کرد که تحول اساسی پیش بیاید. از آنجایی که نمادها، عناصر فرهنگی و ایستارهای الهام‌گرفته از مذهب شیعه در انقلاب ایران به طور بارزی حضور داشت، رهیافت مذکور برای تبیین انقلاب بیش از موارد دیگر اعتراض‌های عمومی، مورد استفاده قرار گرفت. این دیدگاه که تا حدودی وارث نظریه‌های کلاسیک روان‌شناختی دیویس و گیر، است بر تعیین‌کننده بودن فرایندهای روانی و ذهنی در وقوع انقلابها تأکید دارد. به عبارت دیگر آن چیزی که کنش مردمی را فراهم می‌کند، تعبیر ذهنیت است و حتی می‌توان، با سوق دادن بحثها به انتهای منطقی طیف وقوع انقلاب را بدون وجود شرایط عینی متصور شد. برای این دو نظریه‌پرداز عوامل علی - بدون عبور از مسیر ساختارشناختی فرد بازیگر و روان‌شناسی جمعی گروه‌های اجتماعی - باعث وقوع انقلابهای اجتماعی نمی‌شوند. به طور مشخص عدم هماهنگی بین برداشت (Perception) مردم از آن چیزی که مُستحق آن هستند و واقعیت اجتماعی‌ای که گرفتار آن هستند، عامل اصلی شکل‌گیری اعتراض‌های اجتماعی

است.

۳- رهیافت منازعات فرهنگی (Cultural Struggle Approach): این رهیافت شاخه‌های متفاوتی دارد:

۳-۱- تفسیر و یا رهیافت چند بعدی از فرهنگ:

گلدستون، فورن و گودوین که اخیراً (از ۹۱-۱۹۹۲) به بعد به فرهنگ علاقمند شدند، به ایدئولوژی به عنوان ابزار فراکسیون مسلط تأکید دارند، یعنی ایدئولوژی را مهم و مؤثر می‌دانند و از اینجا است که می‌خواهند پیامدهای انقلاب را توضیح دهند. از نظر آنان پیروزی انقلابها عموماً نتیجه ائتلاف جریانهای متفاوت است. چه چیزی پیروزی این ائتلاف و بعد (پس از انقلاب) از هم پاشیدگی این ائتلاف را توضیح می‌دهد؟

مطابق این دیدگاه، کسانی بر تعبیر و تفسیری از ایدئولوژی تسلط دارند که این تعبیر و تفسیر بر ائتلافی که وجود دارد مسلط می‌شود. به این ترتیب در این دیدگاه اصالت به فرهنگ داده نمی‌شود و فرهنگ یک متغیر کاملاً مستقل نیست. اتفاقی که در اینجا می‌افتد مبارزه بر سر قدرت است و آن کسی که مسلط به این ایدئولوژی می‌شود، اگر مبارزه‌ای جدی را دنبال کند می‌تواند نهایتاً ائتلاف را ببرد و نتایج انقلاب را شکل دهد.

۳-۲- فرهنگ به عنوان موضوع منازعه (جین برنز):

به نظر برنز برخلاف آنچه که گلدستون،^۵ گودوین و فورن^۶ اعتقاد دارند، ایدئولوژی یک برنامه سیاسی نیست. تفسیر برتر از ایدئولوژی آن است که فرهنگ و ایدئولوژی مجموعه‌ای مبهم و رازآلود از نمادها و باورها و مفاهیم است و کلید فهم قضیه نیز در همین رازآلود بودن نمادها و روشن نبودنشان است که مبارزه بر سر آنها را ایجاد می‌کند. در اینجا این نمادها و تفاسیر مختلف هستند که در فرایند انقلاب با هم مبارزه

می‌کنند، نه افرادی که این نمادها را دارند. نمادها و مفاهیم هستند که با هم جنگ و دعوا دارند و در مسیر مبارزه، تفسیر و باز تفسیر می‌شوند. نه اینکه عده‌ای با دست یافتن به مجموعه‌ای از ایده‌ها و باورها و عقاید سعی دارند که این ائتلاف را به سمت خود سوق داده و آن را شکل دهند. بنابراین به نظر برنز نمادها در حال مبارزه با هم هستند و یکی بر دیگری ترجیح ندارد و در مسیر این مبارزه یکی به پیروزی می‌رسد. بنابراین در این دیدگاه، چالش بین نمادها و تفاسیر اصالت دارد. یکی از مهمترین مشخصه‌های این دیدگاه ویژگی ابهام‌آمیز بودن ایدئولوژی به عنوان یک کلیت است. در این برداشت هر اندازه که راز آلودگی و ابهام بیشتر باشد امکان تأسیس یک عنصر بسیار خاص هویت‌بخش، برای انقلاب کمتر می‌شود. که در اینجا تأکید بر لفظ «خاص» است. به عبارت دیگر ایدئولوژی انقلابی وحدت‌بخش کنشگران، متعلق به انقلابیایی است که گروه‌های سازمان‌یافته انقلابی در یک فرایند تاریخی نسبتاً طولانی مدت به دنبال ایجاد نظام جدیدی بر اساس ایده‌ای منظم و منسجم هستند. ابهام و رمزآلود بودن ایدئولوژی و چهارچوب کلی فرهنگی محصورکننده آن، علت اصلی تداوم و بقا چنین نمادها و مجموعه‌های ایدئولوژیک است.^۷

این دسته از تعابیر تا حدودی تحت تأثیر دیدگاه‌های اروپایی است. در اروپا در این دو سه دهه از یک سو و در عالم نظر با دیدگاه‌های ساختارزدا (Deconstructionist) و فراساختارگرا (Poststructuralist) مواجهیم و از سوی دیگر و در عالم عمل، جنبش‌های جدید اجتماعی را می‌بینیم، به این ترتیب که شکل قدیم مبارزات کلاسیک طبقاتی تغییر کرده است. توضیح آنکه انقلابها در دهه‌های اخیر تنها در کشورهای جهان سوم اتفاق افتاده است و دیگر در اروپا و در مهد سرمایه‌داری و دنیای صنعتی، انقلابی به وقوع نپیوسته است و حتی از جنبش‌های اجتماعی کلاسیک مثلاً جنبش کارگری خبری نیست. آنچه که وجود دارد، شکل‌گیری جنبش‌های جدید اجتماعی است که تک‌موضوعی هستند و در اروپا و مهد سرمایه‌داری نوین بسیار موفق بوده‌اند. مانند جنبش صلح،

جنبش سبزها، جنبش زنان و جنبش اقلیتها. این تحولات و جنبشها در اروپا چه در عالم نظر و چه در عالم عمل، تأثیر خود را بر حوزه‌های مطالعاتی گذاشته است به طوری که در حوزه جنبشهای اجتماعی دو پارادایم مسلط عبارتند از پارادایم بسیج منابع (Resource Mobilization) و پارادایم رهیافتهای شناختی (Cognitive Approach).

۳-۳. فرهنگ متکی بر تعابیر و تفاسیر مختلف

از فرهنگ، تحت یک شرایط ساختاری و در طول زمان، به طور سینوسی تفاسیر مختلفی می‌شود و در هر دوره یک تفسیر حاکم می‌شود. همزمان با سیکل اعتراضات و همراه با خود جنبشها، تفاسیر جدید در شکل و هیأت متفاوت ولی مرتبط با گذشته دیده می‌شود و در یک تلاقی ساختاری، تعبیری خاص مسلط می‌شود.

این سه نوع برداشت عمده هستند و اصولاً فرهنگ و ایدئولوژی از عرصه‌های مهم تحقیقات موجود به شمار می‌آید. به نظر می‌رسد که تلاش بر این است که با این سه خرده برداشت که داخل آن برداشت عمومی از فرهنگ است، علل وقوع و پیامدهای انقلاب را تبیین کنند. حتی سعی بر آن است که با این رهیافتهای فرهنگی، جنبشها و انقلابهای کلاسیک را نیز توضیح دهند.

پیامدهای انقلاب

حوزه دیگری که مورد علاقه است و اسکاچپول از بانیان آن است، بحث دولت‌سازی و نهادسازی پس از انقلاب است. این حوزه، حوزه نتایج و پیامدهای انقلاب است. تا کنون توجه جدی مطالعات انقلاب، به علل انقلاب بوده است. اکنون شاهد چرخش و تحول در حوزه مطالعات انقلاب هستیم و توجه مطالعات، به بررسی دستاوردها و پیامدهای انقلاب معطوف شده است. بعضی معتقدند که باید یک نسل و در حدود سی سال صبر کرد تا بتوان نتایج و دستاوردهای انقلاب را بررسی کرد ولی امروزه بسیاری از

محققین اصرار دارند که وقت آن رسیده که به نتایج و پیامدهای انقلاب پرداخته شود. بحث عمده‌ای نیز که مطرح می‌شود، بحث دولت‌سازی و نهادسازی پس از انقلاب است. در این زمینه، همان‌طور که می‌دانیم هائینگتن انقلابی را کامل و پیروز می‌دانست که در آن نهادسازی شود و گروه‌های جدید، به شکلی درون این سیستم جای گیرند و بتوانند دولت کاملاً کارا و توانمندی را سرکار بیاورند و تأسیس کنند. اسکاچپول نیز عقیده دارد که پس از پیروزی انقلاب، دولتها گسترده‌تر و بوروکراتیک‌تر و قدرتمندتر می‌شوند. بنابراین یک حوزه علاقه، دولت‌سازی پس از انقلاب است که روی آن کار جدی نشده است. البته در این خصوص شواهد تجربی تقریباً مؤید قدرتمندتر شدن و گسترده‌تر شدن دولتهای انقلابی است. باید به این نکته اشاره شود که مفهوم‌بندی قدرت دولت در این مورد بیشتر ناظر بر تسلط، کنترل و نفوذ دولت در جامعه بوده تا کارایی (Performance) آن. حتی کسانی معتقدند که ماهیت، نوع و ساختار دولتهای پس از انقلاب از مبارزات ایدئولوژیک قبل، در طول انقلاب و پس از آن تأثیر زیادی می‌پذیرند. بدون شک یکی از مهمترین حوزه‌های تحقیق با توجه به حساسیت مسائل توسعه و محدود بودن نقش دولت در فرایند توسعه و نظر به وقوع بیشتر انقلابها در جهان سوم، چگونگی تثبیت دولتهای پس از انقلاب و کارایی آن می‌باشد.

بحث دیگر این است که آیا شرایط پس از انقلاب شرایطی است که نظامی‌گری و جنگ را تشدید می‌کند یا خیر. یعنی بررسی رابطه دولتهای پس از انقلاب از یک طرف و گسترش جنگ و نظامی‌گری از طرف دیگر. خیلی‌ها اعتقاد دارند که با وقوع انقلاب اسلامی و جنگ ایران و عراق و بحث پوپولیست بودن دولت و وصل بودن به طبقات پایین، دولت مجبور بود که چه در بعد مخارج و هزینه‌های اجتماعی و چه در بعد بوروکراسی و نیروی نظامی گسترش پیدا کند.^۸ دولتهای پس از انقلاب که از یک سو با نیروی ضد انقلاب داخلی و از طرف دیگر با معارضین و ضد انقلاب خارجی مواجه هستند، باید قدرت نظامی خود را گسترش بدهند و دولتهایی که بیشتر به سمت انباشت

تسلیمات و قدرت نظامی می‌روند، احتمال بیشتری دارد که به سمت جنگ کشیده شوند. بنابراین به نظر می‌آید که دولتهای انقلابی معمولاً پتانسیل بیشتری برای ورود به منازعات نظامی دارند. در عرصه‌های اجتماعی هم، دولت بوروکراتیزه می‌شود، چون حامیان اصلی دولت طبقات پایین بوده‌اند، دولت مجبور است هزینه‌های خودش را بالا برده و رفاه ایجاد کند و دولت کاملاً مرفهی به وجود بیاورد و این به معنای گسترش دولت است.

بحث دیگر در حوزه مطالعة نتایج انقلاب، بحث رفاه پس از انقلاب است. چون انقلابها با شعار حمایت از طبقه محروم روی کار می‌آیند و نیت ابتدایی همه انقلابیون، از بین بردن ظلم و ستم وضع موجود است، پس بحث تبعات اقتصادی انقلابها مطرح می‌شود و اینکه وضعیت عمومی نیروهایی که به اسم آنها و برای آنها انقلاب انجام شده چگونه است.

سؤال مرتبط با بحث فوق این است که آیا پس از انقلاب نابرابریها افزایش می‌یابند؟ برخی سعی کرده‌اند که بر اساس مدلی که جاناناثان کیلی در مورد بولیوی انجام داد، شبیه‌سازی (Simulation) کنند و ببینند که پس از انقلاب آیا نابرابریها بیشتر می‌شود یا کمتر؟ حدس اولیه این است که بر اساس نظریه کیلی انقلابها نابرابری اجتماعی را بیشتر می‌کنند تا کمتر و حداقل اینکه نابرابریها در کل جامعه بیشتر و شکاف در جامعه عمیق‌تر می‌شود ولی شکاف، در خود طبقات کمتر می‌شود. یعنی نابرابری مثلاً در خود طبقه کارگر و محروم کمتر شده ولی در کل و درون جامعه افزایش می‌یابد. بعضی سعی کرده‌اند که این مدل را بر روی انقلاب ایران پیاده کنند.

در اینجا بحث را خلاصه می‌کنیم. دو حوزه جدی قابل سؤال و طرح است:

- ۱- حوزه فرهنگ و چرخشی که از «توضیح علل» به «تبیین نتایج» اتفاق افتاده است و در نتیجه آن مطالعات انقلاب در حال انتقال از یک مدل دولت محور (State Centeric) به یک رهیافت معطوف به فرآیند (Process Oriented) است. در این معطوف به فرآیند

بودن است که بحث ایدئولوژی و فرهنگ مهم می‌شود. در اینجا است که هم این بحث که چگونه فرهنگ در به وجود آمدن انقلاب مهم است و هم اینکه فرهنگ چگونه در نتایج انقلاب تأثیر گذاشته است، مطرح می‌شود. این دیدگاه بر این باور است که فرهنگ علاوه بر مجموعه‌ای از ارزشها، هنجارها و نمادها، خود یک فرایند و محصول کنش و واکنش بازیگران در عرصه اجتماع است. البته این به معنای نفی نقش کلیدی دولت و فروپاشی آن در شکل‌گیری کنش جمعی نمی‌باشد. تأکید بر فرهنگ و بازگشت آن به عرصه مطالعات انقلاب، در اصل نشانگر ظهور تعادل بیشتر در تحلیل انقلابها به طور عموم و انقلاب اسلامی ایران به طور خاص می‌باشد.

۲- وضعیت حوزه مطالعاتی در آینده چگونه خواهد بود؟ تا به حال اجمالی از وضع موجود که جهت‌گیریها در چه زمینه‌هایی باید باشد، بیان شد. اما هنوز تا رسیدن به گونه‌شناسی مطلوبی در مورد دولتهای جهان سومی بسیار مشکل داریم. آیا گونه‌شناسی‌های متعارف مثل دولت رانتیه، دولت پاتریمونیال و غیره برای توضیح مسائل کفایت می‌کنند؟ یا باید به سمت یک تمرکز تحقیقاتی در دولتهای جهان سومی و حتی دولتهای نفتی رفت؟

مسئله‌ای که نباید فراموش کنیم این است که تمرکز روی فرهنگ باعث نشود که از نقش و اهمیت ساختارها کاسته شود. به عبارت دیگر ایدئولوژی را فقط رابطه مکانیکی و مجرد ندانیم بلکه آن را خیلی فعال و در ارتباط بین دولت و طبقات ببینیم.

از بحثهای دیگری که در آینده نیاز به تحقیق دارد، بحث شرایط بین‌المللی است که از مقوله‌های مشکل می‌باشد و تحقیق درباره آن کم شده است و کسی سراغ آن نمی‌رود. به هر حال بحث در اینجا آن است که تا مدتها علوم سیاسی و جامعه‌شناسی وقت را صرف بحث سطح تحلیل می‌کرده است. بحث این است که شرایط بین‌المللی چه تأثیری بر به وقوع پیوستن انقلابها دارد و انقلابها چه تأثیری بر شرایط بین‌المللی می‌توانند بگذارند و آیا تأثیری دارند یا خیر؟ بحث عمده در اینجا این است که شاید ما نیاز به سطوح تحلیل

متداخل و چندوجهی (Multi Level Analysis) داریم^۹ و روی همین اعتبار است که شاید بحث از نظام (System) و نظام خرد (Subsystem) و بحث از فرد و دولت و نظام بین‌الملل دیگر کهنه شده است و این بحثها شاید دیگر نتوانند به نیازهای دنیای پیچیده امروز پاسخ دهند و ما در دنیای پیچیده امروز، نیازمند مفاهیم و ابزارهای نظری جدیدی هستیم که بتوانند چند سطح تحلیل را تلفیق کنند. ما باید شرایط بین‌المللی را تئوریزه کنیم و تأثیر متقابل انقلابها بر شرایط بین‌المللی و شرایط بین‌المللی را بر خود انقلابها، چه در حوزه نتایج و چه در حوزه علل، بررسی نماییم.

یکی از حوزه‌هایی که در این خصوص کمی فعالتر از گذشته شده، دیدگاه سیستم نوین جهانی والرستین می‌باشد. محققین وفادار به این نظریه به دنبال تبیین و تحلیل تأثیر سیکل‌های طولانی (Long Cycles) بر شکل‌گیری و وقوع انقلابها و جنبشهای اجتماعی هستند.^{۱۰} ایده اصلی مطالعات فوق وجود ارتباط معنادار بین سیکل‌های کندراتیف (Kondratieff Cycles) و تحولات اجتماعی می‌باشد. به عبارت دقیقتر بسیاری در این پارادایم، بر این باورند که دوران تجاری شدن روابط اقتصاد جهانی رابطه‌متنی با بروز انقلابهای اجتماعی به خصوص در جهان سوم دارد.

موضوع دیگری که طی چند ساله اخیر مقالاتی درباره آن نوشته شده است بحث (Micro Mobilization) یا بسیج خرد است. بحثها تا کنون در پارادایم بسیج منابع (Resource Mobilization) بوده است. بدین ترتیب مهمترین واحد بررسی، گروههای اجتماعی هستند. ولی در بحث بسیج خرد، این موضوع پی گرفته می‌شود که چه می‌شود که افراد خودشان را بسیج می‌کنند یعنی خودشان تظاهرات به راه می‌اندازند، پوستر تهیه می‌کنند، از سرکوب فرار می‌کنند و به خانه همسایه پناه می‌برند و همسایه را نیز با انقلاب هماهنگ می‌کنند؟ چه می‌شود که این اتفاقات می‌افتد؟ روان‌شناسی اجتماعی و علوم اجتماعی این حوزه را دارد خیلی گسترده می‌کند و مفهوم بسیج خرد (Micro Mobilization) را در مقابل بسیج کلان (Macro Mobilization) مطرح کرده

است به این معنا که در مقابل این نظر که «جامعه یکباره در مقابل فشارهای ساختاری بسیج می‌شود»، این نظر را مطرح ساخته است که «ما نیاز داریم، بفهمیم که در ذهن تک تک افراد چه اتفاقی می‌افتد که وارد جنبش و مبارزه می‌شوند». بنابراین امروزه بحث بسیج خرد از بحثهای بسیار داغ جنبشهای اجتماعی است که در آن به چگونگی استفاده از فرصتها پرداخته می‌شود چون خیلی‌ها اعتقاد دارند که جنبشهای اجتماعی نتیجه استفاده از فرصتهاست. یعنی فرصتهایی که به‌وجود می‌آیند، تحت شرایط خاصی به‌وجود آمده و باید از آن استفاده کرد زیرا همه کس نمی‌تواند از آن استفاده کند. در این حوزه بیش از هر چیز به معناسازی در سطح فرد و چگونگی تبدیل آن به معنای مشترک جمعی عنایت می‌شود. تحقیقات اخیر در پی پاسخ به این سؤال هستند که کنشگران در نهایت با یک انتخاب معنادار تحت شرایطی به سیل خروشان جنبشهای اجتماعی می‌پیوندند.

انقلاب اسلامی ایران بدون تردید تأثیرات شگرفی در حوزه‌های مختلف علوم اجتماعی و سیاستهای منطقه‌ای و جهانی داشته است. علی‌رغم ادعای بسیاری که عصر انقلابها به پایان رسیده، مطالعات در این حوزه هنوز به پایان نرسیده است. منازعات گسترده‌ای در بین محققان و نظریه‌پردازان درخصوص چهارچوبهای نظری راهگشا در تبیین جنبشهای اجتماعی به طور عام وجود دارد. در سالهای پایانی هزاره دوم تغییرات چشمگیری در نگاه به پدیده‌های مزبور قابل مشاهده می‌باشد و انقلاب ایران به عنوان یکی از مهمترین موردهای قابل بحث و موشکافی، در متن این تحولات جای دارد و به نظر می‌آید که این موقعیت را تا سالهای آتی تا حد زیادی حفظ خواهد کرد.

- 1) Skocpol, Theda. **States and Social Revolutions: A Comparative Analysis of France, Russia, and China**. Cambridge: Cambridge University Press, 1979.
- 2) Huntington, Samuel P. "The Goals of Development". in **Understanding Political Development**, edited by Myron Weiner and Samuel Huntington. Boston: Little, Brown and Company, 1987, pp. 3-5.
- 3) Skocpol, Theda. "Rentier State and Shiá Islam in the Iranian Revolution". **Theory and Society**, 1982, 265-283.
- 4) Banuazizi, Ali. "Social-Psychological Approaches to Political Development". in **Understanding Political Development**, edited by Myron Weiner and Samuel Huntington. Boston: Little, Brown and Company, 1987, PP. 281-318.
- 5) Goldstone, Jack. "Ideology, Cultural Frameworks, and the Process of revolution". **Theory and Society** 20 ,1991, 405-453.
- 6) Foran, John and Jeff Goodwin. "Revolutionary Outcomes in Iran and Nicaragua: Coalition Fragmentation, War, and Limits of Social transformation". **Theory and Society**, 22, 1993, 209-247.
- 7) Burns, Gene, "Ideology, Culture, and ambiguity: The revolutionary Process in Iran". **Theory and Society** 25, 1996, 349-388.
- 8) Skocpol, Theda. "Social Revolutions and Mass Military Mobilization". **World Politics** XL, 1988, 147-168.
- 9) Foran, John ed, **Theorizing Revolutions**, London: Routledge, 1997.
- 10) Kowalewski, David. "Periphery Revolutions in World-system Perspective." **Comparative Political Studies** 24, 1991, 76-99.